

دولت – ملت سازی ابتر، اصلی ترین دلیل بحران های مداوم در خاور میانه

نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15601986.1399.27.3.1.7

محمد رامبد فرهودی مقدم* عبدالعلی قوام**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۹

چکیده

پژوهش حاضر در پی تجزیه و تحلیل تأثیرات پروژه دولت – ملت سازی استعماری در ظهور دولت های نوین در خاور میانه و تأثیر آن در رابطه با بحران های اخیر خاور میانه است. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی دولت های نوین خاور میانه کنونی پیدایش یافت. این دول ظهور با دخالت قدرتهای استعماری وقت در تعیین مرز بندی سیاسی و جغرافیایی متولد شدند. این تقسیم استعماری که بدون در نظر گرفتن بافت دموگرافی منطقه بود، باعث شد که این دولت ها خود به گرانیگاه بحران در خاور میانه مبدل شوند. از جمله پیامدهای آن ایجاد گسل های اجتماعی بسیار لرزان بود که در قالب واکنش های تجدیدنظر طلبانه به نظم حاکم در سطوح ملی، منطقه ای نمود یافته اند. در حقیقت سه مانع پان عربیسم، پان اسلامیسیم و در نهایت مساله کردها در دهه های اخیر زمینه ساز ابتر ماندن دولت – ملت سازی در خاور میانه شده اند. بر خلاف روند کشورهای اروپایی، در خاور میانه هیچ گاه این سه مانع، ملت سازی نهادینه را اجازه ندادند و در نتیجه شاهد ظهور بحران در سطوح مختلف دولت های متولد شده از مرزهای امپراتوری عثمانی در سال های بعد از جنگ جهانی اول بودیم. شایان ذکر است که روش پژوهش حاضر، تحلیلی – توصیفی بوده و برای پراختن به کلیت پژوهش، با بهره گیری از نظریات مطرح در دولت – ملت سازی، طرحی کلی از دولت – ملت سازی ابتر ارائه شده است.

واژگان کلیدی: خاور میانه، نظم سایکس – پیکو، دولت – ملت سازی، بحران مشروعیت، بحران هویت.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول).
rambod.farhoodi@gmail.com

** استاد علوم سیاسی در دانشکده علوم اقتصاد و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. S_a_gavam@hotmail.com

مقدمه

نظم موجود خاورمیانه کنونی ناشی از فروپاشی امپراتوری عثمانی در نتیجه جنگ جهانی اول و همچنین طرح‌های استعماری دولت‌های پیروز جنگ (بریتانیا، فرانسه، روسیه) است. از مهم‌ترین آن طرح‌ها پیمان‌نامه سایکس - پیکو^۱ بود. پیمان‌نامه‌ای که در ماه مه ۱۹۱۶ میان «سر مایک سایکس» سرهنگ دوم ارتش، نماینده مجلس و از مقام‌های وزارت خارجه بریتانیا و «فرانسوا ژرژ پیکو» سرکنسول فرانسه در بیروت به امضا رسید. بعدها روند حوادث به گونه‌ای سپری شد، که مفاد موافقت‌نامه سایکس - پیکو در متون حقوقی و سیاسی «اعلامیه بالفور»، «سور»، «لوزان» و کنفرانس «سان رمو» فرموله شود و بر همین اساس دولت‌ها و مرزهای فعلی خاورمیانه با خواست دولت‌های استعماری وقت پایه‌گذاری گردید.

این نظم حاکم شده که به نظم سایکس - پیکو شهره است، بیش از نه دهه، ترسیم‌کننده مرزهای کنونی خاورمیانه است. به عبارت دیگر ظهور دولت ملی که برآمده از خواست دولت‌های استعماری در خاورمیانه بود، عاملی اساسی در ایجاد بحران‌های منطقه می‌باشد. از سوی دیگر مجموعه شورش‌های مردمی که به عنوان بهار عربی شناخته می‌شوند، در اواخر سال ۲۰۱۰ در تونس شروع شد و در عرض شش ماه چنان تغییراتی را در منطقه به وجود آورد که بیشتر از تحولات ۶۰ سال گذشته بوده است. این جریان توانست منجر به سقوط سه حکومت در تونس، مصر، لیبی و یمن هم‌چنین بی‌ثباتی در کشورهایی چون بحرین، سوریه، اردن، عربستان سعودی، عراق و کویت گردد. همین تحولات شرایط را به گونه‌ای رقم زد که بحران‌های ناشی از روند دولت - ملت‌سازی ابتر دست کم تا زمان نگارش نوشتار حاضر به اشکال مختلف به خودنمایی بپردازند. با نظر به این تفاسیر اکنون این مساله مطرح می‌شود که «چرا کشورهای خاورمیانه با وجود تلاش‌های چندین ساله در دولت - ملت‌سازی در عصر جدید با بحران‌های بزرگ مواجه شده‌اند؟» در پاسخ به این پرسش اساسی این فرضیه مطرح شده که «ریشه بحران‌های خاورمیانه را باید در

روند دولت - ملت سازی ابتر جست». واقعیت امر این است که بحران های خاورمیانه را نمی توان در مقام امری طبیعی یا نوظهور مورد خوانش قرار داد که همانند چرخه بحران ها در کشورهای اروپایی، در حال وقوع هستند؛ بلکه توجه به این مساله ضروری است که ریشه بحران در منطقه خاورمیانه را می بایست در طرح بنیادین نظم منطقه در عصر جدید مورد ارزیابی قرار داد. در همین راستا، در کلیت پژوهش حاضر، در ابتدای امر پیشینه ای از پژوهش های انجام شده در ارتباط با مساله پژوهش حاضر ارائه شده و سپس در سه سطح ملی، منطقه ای و بین المللی، الگویی از نظریه برای نظریه پردازی در حوزه دولت - ملت سازی ابتر ارائه شده است. در دیگر مباحث این مقاله، با ارائه داده هایی در سه گفتار و با استفاده از نظریه دولت - ملت سازی، به بررسی تاریخ شکل گیری نظم دولت ملی و روند دولت - ملت سازی در خاورمیانه و تاثیر آن در ظهور بحران های حاضر پرداخته شده است.

پیشینه پژوهش

نگارش و بحث در خصوص مساله ی دولت - ملت سازی همواره از اهمیت قابل توجهی در مطالعات آکادمیک برخوردار بوده است. لذا حجم عظیمی از منابع در قالب کتب، پروژه های پژوهشی، مقالات علمی و نیز کارهای پژوهشی در خصوص دولت - ملت سازی، دولت سازی و ملت سازی در دهه های اخیر به انتشار یافته است. بنابراین در ادامه به خوانشی موضوعی، انتقادی و تحلیلی از برخی از مهم ترین و جدیدترین منابع در این خصوص پرداخته خواهد شد و در نهایت تفاوت در نگاه مقاله حاضر نسبت به این کارها و کمبودهای موجود آنها مطرح می شود.

میشل ریر (Rear, 2008)، در کتاب «مداخله، منازعه ی قومی و دولت سازی در عراق: پارادایمی برای دولت پساستعماری»، تلاش دارد تا با مروری بر ادبیات پژوهش در این زمینه و ارائه ی تئوری خاص خود در این کتاب؛ که حول چند موضوع و سوال اصلی می چرخند بپردازد و به درکی از فرایند درهم تنیده ی تاثیر مداخلات خارجی، منازعات قومی و دولت سازی در خاورمیانه و

عراق نایل آید. دغدغه‌ی اصلی ریر، رسیدن به درک چگونگی اعمال هنجارها بر دولتی است که در منازعه برای حل مسأله‌ی اساسی خود؛ یعنی استقلال، درمانده است. پرسش‌های اصلی او در این زمینه این است که تا چه اندازه پروسه‌ی دولت‌سازی می‌تواند ناشی از مداخلات خارجی باشد؟ مسأله‌ی دیگر حول مسائل هنجاری و اخلاقی مداخله‌گری در دولت‌سازی ناشی از مداخله‌ی خارجی است. مسأله‌ی بعدی بر این مهم تأکید دارد که چه کسانی باید در فرآیند مداخله تصمیم بگیرند: دولت، سازمان‌های منطقه‌ای و یا سازمان ملل به عنوان مدعی اخلاق. نویسنده با استدلال در چارچوب فهم غربی از دولت - ملت‌سازی تلاش دارد تا امر مذکور را از چارچوب نگاه بیرونی با تفسیر مشکلات ناشی از خشونت مداخله‌گرایانه وضعیت عراق را تحلیل نماید.

کتاب «دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل چهارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت - ملت‌ها» به قلم سید عبدالعلی قوام، افشین زرگر، تلاش دارد تا نشان دهد که بسیاری از مناقشات عمده در جهان به‌ویژه در میان جوامع کمتر توسعه یافته، از خاورمیانه گرفته تا افریقا، جمهوری‌های سابق شوروی و سایر جوامع جنوب، مربوط به حل‌نشدن فرایند دولت - ملت‌سازی و گذار ناقص از این پروسه بازمی‌گردد. و تا زمانیکه معضل دولت - ملت‌سازی در جهان کمتر توسعه یافته و اصولاً جوامع جنوب حل نگردیده، می‌باید ناظر وجود تنش، اغتشاش‌های قومی و هویتی، جنگ‌های داخلی و تعارضات و بحران‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل باشیم. این نوشته بیشتر مروری بر تحولات دولت - ملت‌سازی بوده و فاقد رویکردی نوین به چرایی شکست و بحران دولت - ملت‌سازی در خاورمیانه و جهان سوم است.

«نقش آمریکا در ملت‌سازی: از آلمان تا عراق» (۲۰۰۳)، عنوان یکی از جامع‌ترین کارهای تحقیقاتی در خصوص ملت‌سازی و نقش آمریکا در این پروسه است. در این کار جامع به ترتیب کشورهای آلمان، ژاپن، سومالی، هائیتی، بوسنی، کوزوو، افغانستان و نهایتاً عراق در ده فصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در همه‌ی این موارد تلاش بر تسهیل و بازسازی نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیشین و تقویت نهادهای موجود بوده به عنوان روند و نقش آمریکا در ملت‌سازی در

این کشورها مطرح شده است. در این اثر، مادامی که به خاورمیانه و عراق پرداخته می شود، عوامل شکست دولت - ملت در این کشور و نیز تلاش های آمریکا برای جبران این مشکلات در چند مورد مطرح می شود که عبارتند از: نداشتن پیشینه دموکراسی پلورال، سیاست اقتدارگرایی و سرکوب، تنوعات قومی، مذهبی و نداشتن هویت منسجم ملی، مشکلات اقتصادی و تاریخ بلند جنایت و راهزنی در بعد اجتماعی و لزوم تغییر و اصلاح سریع نیروهای امنیتی، به عنوان عمده ترین چالش های پیش روی آمریکا در عراق برای ملت سازی عنوان شده است. این اثر در تلاش است تا نقش آمریکا در ملت سازی را در چارچوب تلاشی مثبت و بشردوستانه و حمایتی مطرح نماید که همین عامل زمینه را برای خوانش استعماری و یک جانبه آمریکایی از ملت سازی فراهم می کند. رساله ارشد «بررسی چرایی ناکامی دولت سازی در عراق جدید و ارائه راه کارها» به قلم یحیی زرین نرگس (۱۳۹۴) معتقد است که بخش بزرگی از بحران های دامن گیر خاورمیانه به شکست فرآیند دولت-ملت سازی در این منطقه مربوط می شود. مادامی که سازهی هویتی دولت و ملت در کشورهای منطقه شکل نگرفته است، بحران های مختلفی کشورهای خاورمیانه را فرا خواهد گرفت. آنگاه که دولت در فضای داخلی از تدارک کارویژه های دولت مدرن ناتوان باشد، با فشارهای مختلفی در فضای داخلی و خارجی مواجه خواهد شد. وجود بحران ها و مشکلات داخلی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی - نظامی، زمینه را برای مداخلات خارجی و متعاقباً ناکامی فرآیند دولت سازی، بواسطه ی این فشارهای فروملی و فراملی فراهم نمود. این اثر تلاش دارد تا علاوه بر خوانشی بر روند دولت - ملت سازی در خاورمیانه، بحران دامن گیر دولت - ملت، چارچوب وضعیت ناگوار سیاسی - امنیتی، اجتماعی، اقتصادی داخلی و مداخلات خارجی را بررسی نماید. این اثر در نهایت از منظر نگارنده با تمرکز خاص بر الگوپردازی در خصوص عراق و برخی کشورهای خاورمیانه، از درک شکست دولت - ملت سازی در خاورمیانه به شکل سراسری ناتوان بوده است.

دینی در خاورمیانه (مطالعه موردی عراق و سوریه)» به قلم صدیقه مرادزاده و احسان شاکری خوئی (۱۳۹۵) به مطالعه نقش فرایند دولت - ملت‌سازی بر شکل‌گیری و تکوین بنیادگرایی دینی در خاورمیانه، به صورت مطالعه موردی عراق و سوریه پرداخته است. تبیین نقش فرایند دولت - ملت‌سازی در شکل‌گیری و تکوین بنیادگرایی دینی در خاورمیانه به خصوص جوامع عراق و سوریه، تبیین مولفه‌های مربوط به فرایند دولت - ملت‌سازی در جوامع خاورمیانه، تبیین صورت‌بندی و ساختار اجتماعی جوامع عراق و سوریه، تبیین خاستگاه اجتماعی پیدایش داعش، از اهداف این تحقیق می‌باشد. نگارندگان معتقدند که دولت - ملت‌سازی ناقص در خاورمیانه (عراق و سوریه) باعث شکل‌گیری و تکوین بنیادگرایی دینی شده است چرا که ساختار متنوع و متکثر قومی، مذهبی و موزائیکی بودن جوامع عراق و سوریه در کنار فرایند دولت - ملت‌سازی باعث انباشت مطالبات و عدم تحقق آن در جوامع عراق و سوریه شده است. در واقع نویسندگان با عرضه دایره‌ای گسترده از عوامل و فاکتورهای کلیدی، از پردازش عمیق این عوامل ناتوان بوده و مقاله غالباً نگاهی مروری به این عوامل در بستر تاریخی دارد تا این که قادر به پردازش عمیق و انتقادی از آنها باشد.

در مجموع و با عنایت به آنچه در قالب پیشینه پژوهش آمد، باید گفت که غالب مقالات، کتب و پژوهش‌های مورد بررسی در بالا، نخست، یا به بررسی بحران دولت - ملت‌سازی در جهان سوم پرداخته یا مساله یک کشور خاص را مورد بررسی قرار داده‌اند که این ضعف از سوی نوشتار حاضر با تمرکز بر خاورمیانه که یک منطقه هویتی، فرهنگی و تاریخی متفاوت است جبران می‌گردد. دوم، نوشته‌های بالا در پردازش عوامل شکست دولت - ملت‌سازی بر یک عامل یعنی مجموعه‌ای از عوامل برون‌زاد صرف یا درون‌زاد توجه داشته و از نگاه عمیق به علل شکست درونی دولت - ملت‌سازی در خاورمیانه غافل بوده‌اند. سوم، پردازش و عوامل دولت - ملت‌سازی ابتر یا ناقص نیز در نوشتار بالا به خوبی و بر اساس واقعیت‌های خاورمیانه مورد بحث قرار نگرفته است. در نهایت ۱۲ نیز نوشتارهای بالا غالباً یا بر دولت‌سازی، یا ملت‌سازی و چرایی و چگونگی و عوامل شکست یکی

از این دو تاکید داشته و از درک همزمان و جامع آن غافل بوده‌اند. مجموع این کمبودها در نوشتار حاضر مورد پردازش و بحث قرار خواهد گرفت.

چارچوب نظری

برخی بر این نظرند که ریشه اصلی ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها در جهان را باید در ضعف و تداوم بحران دولت - ملت سازی در بسیاری از کشورها جستجو نمود که در بهترین وجه می‌توان بر آن‌ها نام شبه دولت یا دولت‌های پسا استعماری نهاد. این شبه دولت‌ها که تعداد آن‌ها در جهان سوم بسیار زیاد است، در تأمین کارکردهای اساسی که از یک دولت- ملت مورد انتظار است، عاجز هستند و در کشاکش، طی بحران دولت- ملت سازی منشأ نزاع‌ها، ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌گردند. با مطالعه روند دولت‌ملت سازی در طول چند سده اخیر و به‌ویژه دوره پس از جنگ سرد، گونه‌شناسی‌ها و طبقه‌بندی‌های مختلفی از دیدگاه‌ها و مدل‌های دولت‌ملت سازی ارائه شده و محققین تلاش کرده‌اند که برای تحلیل و تبیین بهتر نمونه‌های مورد مطالعه خود چارچوب‌های نظری منظم و مشخص مطرح سازند (قوام و زرگر، ۱۳۸۹: ۲۰۱).

پیش از هرچیزی باید متذکر شد که دولت‌ملت سازی یا ملت‌دولت سازی دو مفهوم با یک معنا اما در چارچوب دو فرایند هستند. توضیح این مهم پیش از پرداختن به نظریه دولت‌ملت سازی ضروری است. بر این اساس طبق تجارب تاریخی، برخی از محققین قائل به دو گونه دولت- ملت سازی هستند:

اول ملت سازی، بعد دولت سازی یا اول دولت سازی، بعد ملت سازی

مدل اول را مختص جوامع اروپایی می‌دانند. طبق این مدل، نخست یک ملت به وجود می‌آید و سپس بر اساس آن، یک دولت شکل می‌گیرد. درواقع طبق این مدل، دولت‌ملت سازی در یک فرایند طبیعی تاریخی تکامل پیدا کرده است. در مقابل، مدل دوم را می‌توان به‌طور بارز از تجربه

ایالات متحده استنباط کرده‌اند. برخلاف مدل اروپایی، در مدل آمریکایی، وجود دولت مقدم بر وجود ملت است. بدین گونه که ابتدا با مهاجرت‌هایی که به آمریکا صورت گرفت، پیشرفت‌های اروپایی در زمینه سیستم دولت‌مداری و نهادهای آن به ایالات متحده وارد شد و دولت‌سازی پیشرفت بارزی کرد (Barner-Barry 1999, 104).

هدف نوشتار حاضر در بخش چارچوب نظری، ارائه و خوانشی بر نظریات موجود دولت‌ملت‌سازی نیست، بلکه تلاش دارد تا با جمع بین سه سطح تحلیل ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، به درکی از علل و عوامل دولت‌ملت‌سازی ابتر در کالبدی نظری به شکل تلفیقی نایل آید. آنچه در سطح ملی به عنوان الزام دولت‌ملت‌سازی مطرح است، به مساله ایجاد یک سازه‌ی هویتی یک‌پارچه، در کنار زمینه‌سازی مشارکت حداکثری و نیز مقدمه‌چینی برای توزیع و مدیریت منابع از یک سو، و هم‌چنین دو بحران یکپارچگی و همبستگی اجتماعی و بحران ثبات سیاسی از سوی دیگر بازمی‌گردد. مادامی که این پنج فرایند در سطح ملی ناقص بوده و به انجام نرسد، شاهد شکست دولت‌ملت‌سازی یا ابتر ماندن آن خواهیم بود. لذا چنان که لوسیون پای و دیگران، در اثر تحلیلی - نظری خود «بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی» را مطرح می‌کنند، دولت - ملت مورد نظر با بحران هویت، بحران مشارکت و بحران توزیع و مدیریت، بحران یکپارچگی و همبستگی اجتماعی و بحران ثبات سیاسی مواجه خواهد شد (پای و دیگران، ۱۳۸۰). ایده‌ی پنج سطحی پای و دیگران، بخش اول نظری و سطح تحلیل ملی نوشتار حاضر را در بعد نظری شکل می‌دهد. از منظر نوشتار حاضر و در جهت نگاه چندبعدی به دولت‌ملت‌سازی ابتر در خاورمیانه، با توجه به نگاه فراملی - منطقه‌ای باید گفت سه دسته بحران اصلی در روند شکل‌گیری دولت و دولت‌ملت‌سازی در خاورمیانه، از منظر نگارندگان باعث ابتر ماندن دولت‌ملت‌سازی در این منطقه شده است. یک دسته بحران مرتبط با مساله پان‌عربیسم بوده که یک چالش هویتی فراملی را برای دولت‌ملت‌های منطقه فراهم نمود و باعث ابتر ماندن پروسه دولت‌ملت‌سازی در منطقه شد. دسته دوم با موضوع پان اسلام‌یسم مرتبط است که حاضر به پذیرش مفهوم ملت و گنجاندن آن در

چارچوب دولت نیست و به ایده امت‌گرایی فراسرزمینی معتقد است و این عامل در چارچوب‌های مختلف از طیف معتدل تا رادیکال اسلامی سلفی، عاملی برای به چالش کشیدن دولت‌ملت‌های مدرن و فرایند دولت‌ملت‌سازی در منطقه برای بیش از ۷ دهه بوده است. و در نهایت مساله کردها قرار دارد که با به چالش کشیدن دولت و ملت و نیز دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه زمینه بحران در این منطقه را فراهم نموده است. این مساله یک چالش فروملی برای برخی دولت‌های منطقه است که به پدیده‌ای فراملی و سرریزکننده در سطح خاورمیانه با تمرکز بر عراق، سوریه، ترکیه بدل شده و هم نشانی از ابتر بودن روند دولت‌ملت‌سازی منطقه دارد، اما چالشی کلیدی برای حل آن در یک قرن اخیر بوده است. در سطح بین‌المللی نیز عامل و فاکتور کلیدی را باید در مداخلات بین‌المللی از سوی قدرت‌های بزرگ دانست. در این بستر است که خاورمیانه مدرن خود نتیجه مداخلات استعماری خارجی و بیرونی بوده و تا به امروز نیز شاهد مداخلات گاه‌وبی‌گاه اما، دائم قدرت‌های بزرگ در دولت‌ملت‌های منطقه و لذا شکست آنها هستیم. این فاکتورها در چارچوب یک رویکرد نظری سه سطحی و به شکل نمودار ذیل طراحی شده است:



لذا با عنایت به آنچه گفته شد و نیز نمودار بالا، در نوشتار کنونی، مساله ابتر ماندن روند دولت‌ملت‌سازی با تقدم دولت بر ملت مورد بحث قرار گرفته و در چارچوب یک چارچوب سه سطحی، به بررسی فاکتورهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی در شکست دولت‌ملت‌سازی با عنوان علل دولت‌ملت‌سازی ابتر و ریشه‌های بحران در خاورمیانه مطرح می‌گردد. لذا شاخصه‌های مذکور در سطوح سه‌گانه‌ی مذکور در بخش‌های مختلف این نوشتار بر روند دولت - ملت‌سازی ابتر در خاورمیانه مورد کاربست قرار می‌گیرد. در مجموع وجه نوآوری نظری نوشتار حاضر، استفاده از یک رویکرد سه سطحی و تحلیلی با مولفه‌ها و علل چندگانه در هر سطح است. در کنار این، وجه نوآوری دیگر نوشتار در ایجاد یک رویکرد نظری است که قادر به پوشش مسائل هویتی، در کنار مسائل سیاسی، اجتماعی، بین‌المللی و مساله اقلیت‌ها می باشد. بخش ملی این چارچوب از نظریه بحران‌های سیاسی دولت اتخاذ شده و دو سطح دیگر نیز به شکل نوآورانه افزوده شده است. لذا در این نوشتار، از یک چارچوبه مفهومی - نظری تلفیقی و سه سطحی برای کاربست بر موضوع استفاده می‌شود.

ظهور نظام دولت‌های مدرن در خاورمیانه

نظم موجود خاورمیانه کنونی ناشی از فروپاشی امپراتوری عثمانی در نتیجه جنگ جهانی اول و همچنین توافقات‌های استعماری دولت‌های پیروز جنگ (بریتانیا، فرانسه، روسیه) است. توافقات‌های دوران پس از جنگ یعنی دهه‌ی ۱۹۲۰، سبب شد تا خاورمیانه نقشه‌ی تازه‌ای پیدا کند، نقشه‌ای که به هیچ‌وجه با نقشه‌ی پیش از جنگ شباهتی نداشت. در همان زمان، این منطقه شاهد حضور مجموعه‌ای از بازیگران جدید بین‌المللی، انگلیس، فرانسه، جامعه ملل و تا حدی بسیار کمتر ایالات متحده - بود که قبلاً علاقه‌ی چندانی به این منطقه نشان نمی‌دادند (کامروا، ۱۳۹۱: ۷۳). لذا تشکیل دولت‌های مدرن به مساله اصلی خاورمیانه از این زمان به بعد بدل شد و در منطقه بر مشکلات تشکیل دولت احاطه داشته و همواره در تداوم بوده، این مشکلات تقریباً در هر موضوعی

پیش روی مردم این منطقه قرار داشته است (Rear, 2008: 149) و برای مدت ها و حتا تا به امروز نیز آن ها را به خود مشغول داشته است. اما مساله اصلی قراردادهای اصلی شکل دهنده دولت در خاور میانه پس از جنگ بود.

از مهم ترین آن طرح ها پیمان نامه «سایکس - پیکو» بود. پیمان نامه ای که در ماه مه ۱۹۱۶ در بیروت به امضا رسید. در این موافقت نامه مقرر شد، که سرزمین های امپراتوری عثمانی بر روی نقشه به دو حوزه نفوذ بین فرانسه و بریتانیا تقسیم شود. در این تقسیمات فرانسه سرزمین هایی را که شامل بخشی از جنوب ترکیه و مثلثی بین دمشق و حلب و موصل بود، در اداره خود تعیین نمود. و از طرفی دیگر اداره مستقیم بین النهرین مرکزی و جنوبی به عبارتی خطی از کرکوک تا عَمّان و عقبه تا مناطق شمال و شرق عربستان به بریتانیا واگذار شد. این دو دولت مجاز بودند چنانچه مفید و مقتضی بدانند، در حوزه نفوذ خود، در صورت تشخیص، یک دولت عربی و یا کنفدراسیونی از کشورهای عربی بر پانمایند. بعدها روند حوادث به گونه ای سپری شد که مفاد موافقت نامه سایکس - پیکو در متون حقوقی و سیاسی «اعلامیه بالفور»، «سو»، «لوزان» و کنفرانس «سان رمو» فرموله شود و بر همین اساس دولت ها و مرزهای فعلی خاور میانه با خواست دولت های استعماری و امپریالیستی وقت پایه گذاری شد. (فرهودی مقدم، ۱۳۹۵: ۹۰).

بر همین اساس، نظم منطقه ای خاور میانه که عمدتاً از بیرون توسط امپریالیسم غربی تحمیل شده بود، بستر مادی خاصی را تشکیل می داد که درون آن یک جامعه ی بین المللی منطقه ای می بایست تشکیل می شد. هم زمان، یک نظام دولت های بسیار ضعیف بر ویرانه های آنچه یک امپراتوری جهان شمول بود، بنا شد که وابستگی متقابل اقتصادی منطقه ای را از بین برد و کثرتی از دولت های ضعیف و ناامن ایجاد کرد. ترسیم دلخواهانه ی مرزها، ناهمبندی هویت، ضعیف تر شدن وفاداری ها به تک تک دولت ها، هویت های فرو و زبردولتی را تداوم بخشید و جنبش های بازستانی را تقویت کرد (هالیدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۴). جدول شماره (۱) نحوه شکل گیری دولت های موجود خاور میانه را به اختصار بیان می دارد.

جدول شماره (۱): شکل‌گیری دولت‌های خاورمیانه در چهارچوب نظم سایکس-پیکو.
(فرهودی مقدم، ۱۳۹۵: ۹۰)

دولت	تاریخ قیمومیت	دولت قیم	تاریخ استقلال	رویداد استقلال
عربستان			۱۹۲۷	معاهده جده
بحرین	۱۸۲۰	بریتانیا	۱۹۷۱	استقلال از بریتانیا
عمان	۱۵۰۷	پرتقال	۱۶۵۰	استقلال از پرتغال
سوریه	۱۹۲۰	فرانسه	۱۹۴۶	استقلال از فرانسه
عراق	۱۹۲۰	بریتانیا	۱۹۳۲	پادشاهی عراق
اسرائیل	۱۹۲۲	بریتانیا	۱۹۴۷	طرح سازمان ملل در تقسیم دو کشور
یمن	۱۹۴۳	بریتانیا	۱۹۶۷	استقلال از بریتانیا
امارات متحده عربی	۱۸۲۰	بریتانیا	۱۹۷۱	استقلال از بریتانیا
لبنان	۱۹۲۶	فرانسه	۱۹۴۱	اعلام استقلال از فرانسه
اردن	۱۹۲۲	بریتانیا	۱۹۴۶	پایان قیمومیت بریتانیا
مصر		بریتانیا	۱۹۲۲	استقلال از بریتانیا
قطر	۱۹۱۶	بریتانیا	۱۹۷۱	استقلال از بریتانیا
کویت	۱۸۹۹	بریتانیا	۱۹۶۱	استقلال از بریتانیا
ترکیه	---	---	۱۹۲۳	پیمان لوزان

شاخص دولت‌ملت‌سازی موفق

دولت‌ملت‌سازی موفق روندی است که طی آن یک جامعه‌سیاسی تلاش می‌کند از طریق

انباشت قدرت و توسعه ظرفیت نهادی، خودمختاری، حاکمیت و استقلال خود را کسب حفظ

و ارتقا دهد. چنین هدفی شدیداً وابسته به افزایش همبستگی و یکپارچگی اجتماعی - ملی و ثبات سیاسی به‌ویژه در مفهوم توسعه نهادهای دموکراتیک است. مقصد چنین روندی تکامل هر چه بیشتر دولت (به عنوان سازه نهادی نیرومند) و ملت (بعنوان یک سازه اجتماعی یکپارچه و

جدول شماره (۲) شاخص های دولت‌ملت‌سازی موفق (قوام و زرگر، ۱۳۸۹: ۲۷۲)

اشباع سرزمینی			همبستگی و یکپارچگی ملی			ثبات سیاسی		
تثبیت مرزهای ملی	اعمال نام و کمال حاکمیت ملی	حل مسائل مرزی و سرزمینی حاد و دفع و رفع هرگونه ادعای سرزمینی ناشی از بیرون	هویت ملی	شهروندی	همگرایی مرکزگرا	انتقال مطمئن و با ثبات قدرت (حل بحران جانشینی)	موثر و کارآمد بودن نهاد ارتش (نهاد زور)	پیشرفت دموکراسی و نهادهای دموکراتیک
قدرت و حقوق			ناسیونالیسم			نهادسازی کارآمد		
مرزهای فیزیکی	مرزهای هویتی	خود مختاری کارآمد، استقلال بی عیب و نقص	بطور عمده مسائلی که با شخصیت و غرور ملی در ارتباط است. حل تهدیدات حیاتی برای یکپارچگی تمامیت ارضی	انسجام کامل سایر هویت ها از جمله قومی در هویت کلان ملی	حقوق مسئولیت ها و تکالیف مشارکت و ...	همگرایی کل جمعیت در قالب یک ملت واحد و سوق یافتن وفاداری آنها به سوی مرکزیت سیاسی و نمادها، سطوره ها و ارزش های اساسی آن	مشروعیت سیاسی	برای تامین نظم داخلی (محیط داخل) و حفظ استقلال تمامیت سرزمینی و اعمال حاکمیت ملی در مقابل دیگران (محیط خارج)
						مشارکت سیاسی همه آحاد جامعه بر مبنای حقوق شهروندی برابر، شایسته سالاری فارغ از تعصبات قومی، جلب رضایت عمومی توسط دولت مرکزی		

دارای هویت واحد) و پیوند و نزدیکی هر چه بیشتر این دو است، بگونه‌ای که نهایتاً در نگاه بین المللی (از بیرون به دولت‌ها) دولت و ملت ساختی درهم تنیده و تجزیه ناپذیر به تصویر درآید، یعنی ملت، دولت را از خود و مال خود بداند (افشین زرگر، ۱۳۸۶: ۱۱۷). در جدول شماره (۲) شاخص‌های دولت‌ملت‌سازی موفق بیان شده‌است.

گرانیگاه بحران در خاورمیانه

برخی از اندیشمندان علوم سیاسی بر این نظرند که ریشه اصلی ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها در جهان را باید در ضعف و تداوم بحران دولت‌ملت‌سازی در بسیاری از کشورها جستجو نمود که در بهترین وجه می‌توان بر آن‌ها نام شبه دولت یا دولت‌های پسا استعماری نهاد. این شبه دولت‌ها که تعداد آن‌ها در جهان سوم بسیار زیاد است، در تأمین کارکردهای اساسی که از یک دولت‌ملت مورد انتظار است، عاجز هستند و در کشاکش دوره بحران دولت‌ملت‌سازی منشأ نزاع‌ها، ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌گردند (قوام و زرگر، ۱۳۸۹: ۲۰۲). با عنایت به ناتوانی این دولت‌ها از برآوردن کارویژه‌های مورد انتظار از دولت مدرن، گاهاً در تعریف این دولت‌ها، برخی تحلیل‌گران یک گام پیشتر رفته و نام‌های دیگری بر آنها می‌گذارند. دولت‌هایی که نتوانند این استانداردهای حداقلی را تأمین کنند «ضعیف»، «شکنده»، یا «دارای ضعف عملکرد» توصیف شده‌اند (Torres and Anderson 2004)، یا می‌توان به همان چشم دولت‌های فرومانده به آن‌ها نگریست.

اگر در قرون ۱۷ تا ۲۰ عمدتاً در اروپای غربی روند دولت‌ملت‌سازی بتدریج و بطور طبیعی به پیش رفت، در دوره استعمارزدایی در بسیاری از سرزمین‌های آسیا و آفریقا بدون فراهم بودن بسیاری از زیر ساخت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و با مدیریت و هدایت استعماری دولت‌های متعدد (به ظاهر) به استقلال رسیدند. در این روند عمدتاً مرزهای آنها به‌طور مصنوعی و بدون توجه به ویژگی‌های فرهنگی مردمان ساکن در آنها تعیین و بدین گونه موجب بروز اختلاف

ها و منازعه های خشن در سال های آتی گردید (قوام و زرگر، ۱۳۸۹: ۱۲۶). بر این اساس ورود دولت ملی که بر پایه پروژه دولت-ملت سازی اروپایی و برآمده از خواست دولت های استعماری در خاور میانه بود، ریشه بسیاری از بحران های منطقه را رقم زد. دلیل تاریخی این مسئله در بعد ملی آن که پروژه تشکیل دولت-ملت استعماری با واقعیت های موجود در خاور میانه سازگار نبود. به این معنی که اصرار بر این که سرزمین های دارای جمعیت ناهمگون از نظر مذهبی و نژادی تحت کیانی به نام دولت-ملت انسجام پیدا بکنند مشکل های فراوانی را سبب شده است، از جمله اینکه کسب وفاداری این جمعیت متنوع به دولت مرکزی نوین که بر پایه تسلط یک گروه خاص که نظام سیاسی و حقوقی را به نفع خود مصادره نموده است، تقریباً در کلیه موارد تنها با توسل به خشونت و آن هم تنها به صورت موقت حل شده است (فرهودی مقدم، ۱۳۹۵: ۱۸۹).

سطح ملی دولت-ملت سازی ابر و بحران در خاور میانه

خوانشی بر اشباع سرزمینی در روند دولت-ملت سازی در خاور میانه

کارکردهای مرز اعم از نقش جداکنندگی، یکپارچه سازی، تفاوت سازی، کشمکش، ارتباط و تعامل، تعیین کننده محدوده حاکمیت قانونی، تعیین کننده محدوده حاکمیت قانونی است (فوشه، ۱۳۸۵: ۹۳). مرز به عنوان نماد عینی و ترسیم هویت ملی و نمایش حاکمیت ملی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. اشباع سرزمینی برای یک کشور در گام اول از طریق انباشت قدرت و نمایش و به کارگیری آن برای تثبیت مرزهای ملی و حل مسائل ارضی و مرزی و رفع هرگونه تهدید خارجی نسبت به تمامیت سرزمینی تامین می گردد. زور و حقوق در مسیر دولت-ملت سازی و تحکیم و تثبیت این فرایند نقش موثری ایفا می نماید. همچنین اشباع سرزمینی می تواند نمایشگر حل کلیه مسائل قومی در یک کشور و در واقع جلب وفاداری ها به سوی مرکزیت سیاسی واحد باشد (ملایی و ازغندی، ۱۳۹۰: ۱۴۱). مطابق جدول شماره (۲) شاخص های دولت-ملت سازی موفق در بخش اشباع سرزمینی پارامترهای هم چون وضعیت مرزها، حاکمیت

ملی و خود مختاری و کانون نزاع با همسایگان به صورت اجمالی بررسی می‌شود. تا اثرات هر یک را بر روند دولت‌ملت‌سازی در خاورمیانه مشخص شود. براین اساس کشورهای خاورمیانه هنوز درگیری مسائل مرزی و سرزمینی حادی با همسایگان خود هستند و حتی با گذشت چندین دهه از استقلال بسیاری از این کشورها، هنوز نتوانسته‌اند به‌طور روشن مرزهای سرزمینی و ملی خود را مشخص و تثبیت نمایند. اکثریت کشورهای این منطقه از مرزهای خود که عمدتاً از سوی مقامات انگلستان و فرانسه کشیده شده است، ناخشنود بوده و با یکدیگر اختلاف دارند (Schof-ield, 1994: 15-18).

در کنار این، در مورد حاکمیت ملی در بسیاری از کشورهای خاورمیانه با توجه به مداخله‌گری شدید دولت‌های قدرتمند، مفهوم حاکمیت ملی بسیار بی معنا جلوه می‌کند. به‌طور مثال دولت‌ها یا بهتر است گفته شود شیخ‌نشین‌های خلیج فارس که هنوز از نظر انباشت قدرت و ظرفیت سیاسی و نهادی در ضعف شدیدی قرار داشته و عملاً در تامین امنیت خود وابسته به قدرت‌های غربی (عمدتاً ایالات متحده) هستند و از نظر نهاد ارتش ملی فقط اسلحه دارند، بی‌شک چندان تصویر مناسبی از وضعیت دولت ملی به معنای واقعی ارائه نمی‌کنند. همچنین در بعد داخلی در کشورهای منطقه وجود نیروهای گریز از مرکز و واگرا عمدتاً در شکل قومی عملاً اعمال حاکمیت داخلی را در اغلب دولت‌های خاورمیانه با مشکلات فراوانی روبرو نموده است. روند دولت‌ملت‌سازی در چنین شرایطی با ضعف‌های اساسی یاد شده به شدت ضعیف بوده و پیشرفت محدودی از خود نشان داده است.

۱- یکپارچگی و همبستگی اجتماعی - ملی در روند دولت‌ملت‌سازی در خاورمیانه

یکی از شاخص‌های مهم روند دولت‌ملت‌سازی موفق را باید در میزان یکپارچگی و همبستگی اجتماعی - ملی در یک کشور جستجو کرد. دستیابی به یک هویت ملی مستحکم در بستر انسجام و همگرایی اجتماعی بالا تحقق خواهد یافت. «یک احساس هویت امن معمولاً با یک احساس

تعلق و انتظاراتی مربوط به آن مبنی بر این که شخص از حمایت یک جمع گسترده تر برخوردار است و در آن مشارکت می کند، رابطه ای نزدیک دارد» (شولت، ۱۳۸۲: ۲۸۲). در بیشتر جوامع خاورمیانه، همبستگی و یکپارچگی ملی در وضعیت چندان مطلوبی قرار نداشته و معمولاً با تهدیدات و خطرات حادی در حفظ آن مواجه هستند و بحران همبستگی و یکپارچگی ملی حتی در برخی نمونه ها چنان شدید است که وجود یک دولت را به شدت با خطر فروپاشی و تجزیه تهدید می سازد. شکاف های جمعیتی - فرهنگی در بسیاری از این جوامع بر خطوط خطرناک قومی، زبانی و مذهبی و در محدوده های منطقه ای محلی خاص ترسیم گشته و لذا همواره تمامیت ارضی و یکپارچگی سرزمینی آنها را با تهدید جدی مواجه می سازد. عراق یکی از نمونه های جدی این بحران است که زمینه ساز خشونت های قومی و مذهبی در این کشور را فراهم نموده است که برای بیش از یک قرن عامل خشونت و منازعه در کشور بوده است (Katzman, 2014). چراکه وفاداری به هویت های فروملی خردتر به ویژه قومی و یا حتی در برخی جوامع (به ویژه کشورهای عربی) به منابع هویتی فراملی (چون پان عربیسم یا ایدئولوژی پان اسلامیسم) غالب تر و جدی تر است. در مجموع یکی از نشانه های بارز کندی یا تاخیر روند دولت ملت سازی در خاورمیانه، ضعف بارز آنها در زمینه همبستگی یکپارچگی ملی و دستیابی به هویت ملی است.

۲- ثبات سیاسی در روند دولت ملت سازی در خاورمیانه

یکی دیگر از شاخص های دولت ملت سازی موفق را باید در میزان دستیابی یک واحد دولتی به سطح مطلوبی از ثبات سیاسی جستجو کرد، که لازمه آن توسعه سیاسی - اقتصادی، نهادسازی موفق و دارا بودن نهادهای نظامی کارآمد است (ملایی، ازغندی، ۱۳۹۰: ۱۴۷) مقوله دولت ملت سازی با بحث توسعه در ارتباط نزدیک است، بگونه ای که در ابتدا بسیاری این دو مبحث را کاملاً منطبق با هم قلمداد می کردند. دولت ملت چیزی است که توسعه کلاً درباره آن بوده (هتنه،

ردیف دولت های ناکام یا از دست رفته در پایین ترین مدارج طبقه بندی می شوند. چرا که خود نظام های حاکم بر اغلب دولت ها غیردموکراتیک یا گونه های از نظام اقتدارگرا هستند. در این نگاه، بی شک خود فاصله دولت و ملت (از نظر دولت نماینده ملت، و ملت پشتیبان دولت و منبع مشروعیت آن) می تواند به وضوح نشان دهنده حد پیشرفت روند دولت ملت سازی در این کشورها باشد. در مورد توسعه اقتصادی در خاورمیانه تعدادی از کشورهای خاورمیانه از نظر اقتصادی چنان در فقر هستند که قادر به دستیابی به حداقل مازاد اقتصادی نبوده و حتی در بسیاری از نمونه ها (از جمله بیشتر کشورهای آفریقایی) به کمک های خارجی وابسته هستند. چنین کشورهایی بی شک در پیشرفت روند دولت ملت سازی و غلبه بر بحران های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شان، ناتوان هستند. اما برخی از کشورهای خاورمیانه نیز بدلیل برخورداری از منابع طبیعی غنی به ویژه نفت (مانند کشورهای حوزه خلیج فارس) از منابع اقتصادی و مالی قابل توجهی برخوردار بوده و می توانند از آن در جهت پیشبرد برنامه های خود در مسیر دولت ملت سازی سود ببرند. اما تجربه در مورد کشورهای نفت خیز خاورمیانه نشان داده است که نه تنها ثروت های نفتی چندان کمکی به پیشرفت روند دولت ملت سازی نکرده است، بلکه درجه آسیب پذیری را نیز افزایش داده است. در حالیکه روند دولت ملت سازی مسیری است در جهت استقلال و حاکمیت ملی، در بیشتر نمونه های کشورهای صادر کننده نفت شاهد بوده ایم که به مرور زمان در ارتباط مستقیم با این منبع استراتژیک، نوعی وابستگی شدید ایجاد گشته و در اکثر نمونه ها استقلال کشورها تحت الشعاع آن قرار گرفته است و در بعد داخلی ثروت نفت عملاً به رانتیر شدن دولت های خاورمیانه منجر شده است. تداوم ویژگی رانتیر دولت های خاورمیانه سبب استفاده از پول نفت برای استقلال از جامعه شده و به واسطه احساس بی نیازی دولت، گرایش استبدادی دولت ها پابرجا مانده است. همچنین تداوم فرهنگ سیاسی آمریت، قانون گریزی و مطلق نگرانی موجب ناکارآمدی نهادهای دموکراتیک و توسعه سیاسی-اقتصادی و شکل نا کارآمد گردش نخبگان نیز به صورت معیوب صورت گرفته است (Bremmer, 2003: 34). در نتیجه

با توجه به شاخص‌های دولت‌ملت‌سازی موفق روند این پروسه در دولت‌ها خاورمیانه در مورد شاخص‌های اشباع سرزمینی و همبستگی و یکپارچگی ملی و ثبات سیاسی به صورت صحیح شکل نگرفته و توسعه نیافته است و می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که روند دولت‌ملت‌سازی در خاورمیانه بسیار کند و با بحران دولت‌ملت‌سازی مواجه است.

۳- بحران هویت

بحران هویت بحرانی دقیقاً سیاسی است. در این بحران بحث بر سر این است که آیا افراد به‌طور مناسب یا به‌طور اصولی در درون قلمرو حکومت قرار دارند یا نه. زمینه‌های بحران هویت موقعی پدید می‌آید که گروه‌های اجتماعی‌ای که دارای هویت خاصی هستند و از قبل شکل گرفته، با چرخشی مهم در تاریخ خود مواجه می‌شوند که مستلزم بازبینی ارزش‌ها و رویه‌های موجود در درون خودشان است. موضوع چالش برانگیزی که اکثر کشورهای خاورمیانه با آن روبرو هستند، فقدان سازگاری و انطباق میان دولت و هویت و یا به تعبیری دیگر، سنخیت میان دولت، سرزمین و ملت به‌مثابه یک دولت - ملت واحد است (Farazmand, 2011: 8). همین مسئله یعنی فقدان انطباق و رابطه مستقیم بین دولت و مرزهای سرزمینی و ملت ساکن در چهارچوب سرزمینی با هویت خاص، باعث ایجاد چالش‌ها و کشمکش‌ها و تضعیف مشروعیت دولت شده است. هویت‌های درون مرزهای کشورها در بسیاری از موارد یا هویت خرد و فروملی هستند و یا هویت‌های فراملی و به‌ندرت انطباق کاملی بین مرزهای هویتی و مرزهای سیاسی وجود دارد. در اکثر کشورهای خاورمیانه همخوانی و سازگاری با دولت سرزمینی به لحاظ تاریخی ضعیف بوده است و به‌جای آن واحدهای فرو دولتی - ماند شهر، قبیله، فرقه مذهبی - قومی و قبیله‌ای وجود داشته‌اند که پس از گذشت سالیان و به‌هنگام پیدایش موج تازه دولت‌سازی استعماری (نظم سایکس-پیکو) اغلب در امتداد مرزهای دولت‌ها قرار داشته و در رابطه با آن‌ها حالتی واگرا پیدا کردند. یکی از پیامدهای ایجاد دولت‌های ساختگی این بود که وفاداری به هویت‌های فرو دولتی

(قومی، عشیره‌ای و مذهبی) گذشته اغلب به قوت خود باقی ماند. این هویت‌ها اغلب در امتداد مرزهای تحمیلی به هویت‌های میان دولتی تبدیل شدند و به انضمام طلبی دامن زنند، و پیامد آن معضل، پیدایش هویت‌های فرا دولتی است که بیانگر وحدت گمشده فرهنگی است. (واعظی ۱۳۹۲، ۵۷) نتیجه اینکه دولت‌ها اغلب فاقد هویت‌هایی منطبق با هویت گروه‌های قومی - فرقه‌ای در خاورمیانه هستند و به این معضل مشروعیت حکومت‌ها دامن زده است. در نتیجه هیچ‌گونه جلوه‌ای از یکپارچگی سیاسی، وفاداری مردم به حکومت و هویت خاصی مشاهده نمی‌شود. (متقی و رشاد ۱۳۹۰، ۱۳۱-۱۳۳). در کنار این بحران هویت در قالب نخبگان جناحی شده در اکثر این کشورها خودنمایی می‌کند (Younis, 2013). بدین معنای که نخبگان در این کشور نه از هویت ملی که از هویت فروملی تغذیه شده و به آن متعهد هستند. تا حدی که می‌توان از فقدان نخبگان ملی سخن به میان آورد.

۴- بحران مشارکت

منظور از بحران مشارکت آن است که هنوز نقش مردم در اجتماع یا تأثیرگذاری آنان بر انتخاب سیاست‌های عمومی و اداره امور عمومی چنان‌که باید و شاید تثبیت نشده است و یا رهبران سیاسی هنوز به مردم پاسخگو نیستند. از طرف دیگر مشارکت لزوماً و فقط اقدام نیست، بلکه حس مشارکت یا رضایت از میزان حضور در جامعه نیز هست. به علاوه، مشارکت سیاسی می‌تواند نهادینه و قانونی یا غیر نهادینه و قانونی نشده باشد. اما در هر حال شرط اساسی آن است که اراده مردم به حضور مؤثر در امور عمومی جامعه وجود داشته باشد (واعظی ۱۳۹۲: ۶۱). یکی از مسائل بحث‌برانگیزی که حکومت‌های خاورمیانه از بدو تأسیسشان با آن روبرو بوده‌اند، بنیان مشروعیت آن‌ها به عنوان حکومت و نظام سیاسی بوده است. برخی از کشورهای عربی در سده‌های پیشین با تجربه حکومت‌های پیشامدان، مثل (مصر، مغرب، تونس، یمن و عمان) آشنایی داشته‌اند. از آنجایی که این حکومت‌ها تا دوران استعمار، در سده‌های نوزدهم و بیستم همچنان

به قوت خود باقی مانده بودند، مشروعیت حکومت ملی مدرن پس از استقلال در آن‌ها نیز تا حد زیادی در بین شهروندانشان مقبولیت داشته است؛ اما اکثر قریب به اتفاق کشورهای کنونی جهان عرب برای اولین بار در طول تاریخ خود، در قرن بیستم - به‌ویژه پس از جنگ جهانی اول (عراق، سوریه، لبنان، اردن و عربستان سعودی) و یا در اواسط این قرن (کشورهای حاشیه خلیج فارس، سودان، سومالی، لیبی و موریتانی) باتجربه حکومت آشنایی یافته‌اند؛ از این‌رو باید گفت که تحکیم مؤسسات حکومتی و به دنبال آن مشروعیت حکومت در نظر شهروندان، به‌ویژه بافت‌های قومی و نژادی که هنوز در بدنه سیاسی اصلی حکومت جایی ندارند. با این حال می‌توان گفت که استمرار دوام این حکومت‌ها در طول چند دهه اخیر، آن‌ها را به حقیقتی آشکار در جهان عرب تبدیل کرده است، که اکثر شهروندانشان حتی اگر از عملکرد این حکومت‌ها ناراضی باشند، ناگزیر به پذیرفتن و تعامل با آن‌ها هستند؛ اما مشروعیت نظام‌های سیاسی موجود در این حکومت‌ها مسئله‌ای دیگر است. به‌طور کلی می‌توان گفت که هم‌اکنون در برخی از کشورهای عربی، مشروعیت حکومت ملی و در برخی دیگر، فقط مشروعیت نظام سیاسی موضع شک و تردید قرار گرفته است، هم‌اکنون بعضی از کشورهای عربی (مثل لبنان، یمن، سودان، موریتانی، جیبوتی و برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس) با چنین وضعیتی، یعنی تزلزل مشروعیت حکومت و نظام سیاسی مواجه‌اند. بدیهی است که در چنین وضعیتی احتمال دخالت طرف‌های خارجی (منطقه‌ای و بین‌المللی)، خواه به شکل حمایت از گروه‌های شورشی و خواه به شکل تجاوز مستقیم به مرزهای کشورهای عربی بسیار زیاد خواهد شد (فرهودی مقدم، ۱۳۹۵: ۱۰۲).

۵- بحران توزیع یا بحران مدیریت منابع

نظریه‌پردازان نوسازی و در کل طیف جامعه‌شناسی لیبرال، تعریف دیوید ایستون از سیاست به منزل توزیع مقتدرانه ارزش‌ها را پذیرفته‌اند. در اینجا سه وجه اساسی سیاست پدیدار می‌شود. توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها (اعم از مادی و معنوی). ارزش‌های معنوی بیشتر شامل فرهنگ و

مشروعیت می‌شود و ارزش‌های مادی درواقع کلیت رفاه یا وجه کارکردی دولت را دربرمی‌گیرد. توزیع این ارزش‌ها به‌صورت مقتدرانه به معنی توزیعی از روی عدم اجبار و در پاسخ به خواسته‌های واردشده به سیستم است. سیاست در اینجا کاملاً مبتنی بر توزیع می‌باشد. هرگونه اخلال در این توزیع به بحران توزیع منتهی می‌شود. در کلی‌ترین حالت، تمامی مشکلات حکومت می‌تواند مشکلات توزیع به‌حساب آید، مشکلاتی که ممکن است بخش‌هایی از بحران را تشکیل دهد یا تشکیل ندهد (پای و دیگران ۱۳۸۰، ۳۶۱). نیاز انسان به شأن، احترام، توجه، معاشرت و... همه در زمره نیازها و ارزش‌های مندرج در حوزه توزیع قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، بحران مشارکت به عدم توزیع برابر نیاز و خواسته شأن انسانی و مشارکت در تعیین سرنوشت و یا عدم پاسخ به چنین درخواست‌هایی مربوط می‌شود. درنتیجه، شماری از تقاضاهای مادی وجود دارند که عدم پاسخ‌گویی به آن‌ها موجب بحران می‌گردد. در صورت ناتوانی یا ضعف در پاسخ‌دهی شایسته و یا همان ناتوانی در تقاضاهای مادی (توزیع مقتدرانه ارزش‌ها) می‌تواند به بحران مشروعیت و بحران هویت ختم شود. به‌عنوان مثال: رشد سریع ثروت و جمعیت در جهان عرب در دو دهه اخیر منجر به شکل‌گیری بافت‌های اجتماعی و اقتصادی جدیدی در جوامع عربی شده است؛ که حکومت‌های عربی خواسته یا ناخواسته نقش مهمی را در پیدایش آن‌ها برعهده گرفته‌اند. از این‌رو می‌بینیم که رشد سریع اجتماعی - اقتصادی کشورهای عربی هیچ‌گاه با توزیع عادلانه ثروت و قدرت و یا افزایش مشارکت سیاسی جوامع عربی همراه نبوده است، به‌طوری‌که هم‌اکنون یافتن حتی یک کشور عربی مستقل که نوعی دموکراسی واقعی در آن تبلور یافته باشد، تقریباً امری محال است (واعظی، ۱۳۹۲: ۹۷).

سطح منطقه‌ای دولت - ملت‌سازی ابتر و بحران در خاورمیانه

۱- پان عربیسم تقابل آن با روند دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه

از بین رفتن امپراتوری عثمانی و به دنبال آن پایان جنگ اول، این فرصت را برای قدرت‌های

اروپایی فراهم آورد که منطقه را در چارچوب نیازهای خود بر اساس تقسیمات جغرافیایی شکل دهند. اروپاییان برخلاف قوی که به رهبران عرب داده بودند خود به تصمیم‌گیری پرداختند (Karsh, 2003, 65). به دنبال پایان جنگ دوم و اضمحلال قدرت‌های استعماری وقت، فرایند دولت‌سازی و ملت‌سازی در جهان عرب به شدت متأثر از این واقعیت شد. هویت به صحنه آمده در فرایند دولت‌سازی و ملت‌سازی ماهیت پان‌عرب یافت. از زمان پایان جنگ دوم و تلاش برای استقرار، دولت‌های عربی به شدت متأثر و آکنده از ملی‌گرایی قومیت محور بودند. در ضمن شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی نیز اولویت‌های خود را در رابطه با هویت مطلوب به صحنه می‌آورد (Taylor 2004, 185). ورود ناسیونالیسم با طراحی سایکس - پیکویی به مذاق کسانی که به مفاهیم قوم‌گرایی پیشین وفادار مانده بودند، چندان خوشایند نبود، زیرا اندیشه ناسیونالیسم، بر قومیت‌گرایی تاریخی اعراب، اثر معکوس (محدودکنندگی) داشت. با تشکیل حدود ۲۲ کشور عربی، از این‌پس باید از «ملت‌های عرب» به جای «امت عرب» سخن گفته می‌شد؛ یعنی ناسیونالیسم استعماری سایکس - پیکویی توانسته بود امت عرب را به بخش‌های کوچک‌تری تقسیم نماید که هرکدام از آن‌ها دغدغه هویت، سرزمین و منافع ملی خویش را داشته باشند. از آنجا که قوم‌گرایان عرب، توان مبارزه با پدیده ناسیونالیسم‌های ملی عربی و تشکیل دولت‌ملت‌های عربی را نداشتند، در پی آن برآمدند تا با استفاده از مزایای ناسیونالیسم ملی، قومیت‌گرایی تاریخی عربی امت بزرگ عرب را سروسامان داده و احیاء نمایند. اینجا بود که آنان با بسط شعار ناسیونالیسم ملی به ناسیونالیسم عربی و با این تعریف که «همه اعراب امتی واحدند» وارد میدان شدند. آنان معتقد بودند که ضمن پذیرش ناسیونالیسم ملی در هر کشور، تمامی اعراب باید حول وحدت عربی نیز متشکل باشند. اگرچه ایده امت عربی بیش‌ازپیش توسط دولت‌های عربی دنبال می‌شود، اما بیشترین مرزبندی‌های جغرافیایی سیاسی و امنیت مرزها از سوی همین دولت‌های عربی اتخاذ می‌شود. درواقع اثرات جبری دینامیسم جغرافیایی مرزها، امت عربی را به شکل دولت‌ملت‌ها درآورده و بیشترین مرزبندی قومی و جامعه‌موزاییکی در بین کشورهای

عربی دیده می‌شود. ایده امت عربی در چند شعار دارای قابلیت فرامرزی است، ولی در چارچوب دولت گرفتار مرزبندی جغرافیایی شده است. همین تناقض منجر شد، بیشترین ادعاهای ارضی و مرزی نیز در بین کشورهای عربی دیده شود. هویت سیاسی - جغرافیایی ناسیونالیسم و هویت تاریخی - قومی پان عربیسم، در دو بستر جغرافیایی و تاریخی در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. به‌طوری‌که ناسیونالیسم هر یک از کشورهای عربی مدافع مرزهای ملی می‌شود و پان عربیسم به گرایش فراملی می‌پردازد که حاصل آن تعارض شدید تاریخی - جغرافیایی، به خشونت‌های شدید مرزی و ارضی بین کشورهای عربی منجر شد. در پی تشدید هویت تاریخ - قومی پان عربیسم، منطقه شاهد جنگ‌های خونین بین مدافعین هویت سیاسی ناسیونالیسم و هویت تاریخی - قومی پان عربیسم بوده است (فرهودی‌مقدم، ۱۳۹۵ : ۱۱۹).

۲- پان اسلامیسیم و بحران ناشی از موانع نظری این پدیده در تشکیل دولت‌ملت‌سازی مدرن در خاورمیانه

ایدئولوژی پان اسلامیسیم در حوزه دولت‌ملت‌سازی و ارتباط با دولت‌ملت مدرن، به‌واسطه ماهیت، هدف و موضوعی که داشت، به‌عنوان مانع و سدی بزرگ در مقابل پدیده دولت‌ملت عمل کرد. اولین پارادوکس ایدئولوژی پان اسلامیسیم در ماهیت آن نهفته بود. درحالی‌که ملی‌گرایی مدرن که نقش اساسی در ایجاد و تداوم دولت ملی مدرن در غرب برعهده‌گرفته داشت، ناشی از انفکاک میان مذهب و سیاست بود و حتی بر این جدایی پای می‌فشرد و خود را (ملی‌گرایی) عامل اصلی نظم‌دهنده و یکپارچه‌سازی ملت در دوره جدید می‌دانست، پان اسلامیسیم درصدد بود تا ملی‌گرایی را از محتوای غیرمذهبی خود که اغلب توسط ملی‌گرایان لیبرال تبلیغ می‌شد، خارج سازد. دومین اختلاف پان اسلامیسیم با دولت‌ملت مدرن ناشی از اهداف آن بود. درحالی‌که ایدئولوژی ملی‌گرایی در غرب در راستای هویت‌بخش داخلی به وجود آمد، مهم‌ترین هدف و انگیزه پان اسلامیسیم مبارزه با استعمار با استفاده از مفاهیم و انگیزه‌های اسلامی بود (تقی‌زاده، ۳۰).

۱۳۸۵ : ۱۵۴). سومین عرصه اختلاف پان اسلامیسم با پدیده دولت مدرن ناشی از این امر بود که اساساً پان اسلامیسم قبل از آنکه یک کنش سیاسی باشد، یک واکنش و عکس العمل سیاسی بود. لذا برخلاف ملی گرایی که بر محوریت «خودآگاهی ملی» قرار دارد و از این راه است که به عنوان یک عنصر دولت ساز ایفای نقش می کند، پان اسلامیسم به عنوان یک واکنش سیاسی با استفاده از ابزارهای مذهبی به اقدامات استعمار و به تبع دولت مدرن که خود زائیده استعمار در منطقه می باشد بود؛ پدیده ای که تقریباً در همه کشورهای جهان سوم شایع بود و از آن تحت عنوان «ملی گرایی ضد استعماری» یاد می شود (قوام و قیصری، ۱۳۹۱ : ۳۰). درواقع این نوع ملی گرایی نه پدیده ای مربوط به فرایند نوسازی، بلکه واکنشی در قبال تمدن غرب، مظاهر مدرنیته و اقدامات استعماری بود. به طور کلی این شور و احساس ضد استعماری، به خصوص نسبت به استعمار بریتانیا که در قالب یک حس دفاع از سرزمین های اسلامی و دین اسلام نمودار شد، فاصله زیادی با ملی گرایی دولت ساز داشت. انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران درواقع سرآغازی بر احیای دوباره ایدئولوژی اسلامی به عنوان مدعی اصلی هویت سازی و دولت سازی مبتنی بر دیدگاه های اسلام پیرامون دولت و ملت بود. درواقع اسلام گرایی جدید طیف وسیعی از جریانات را در برمی گرفت که یکسر آن از اسلام گرایی متعادل جمهوری اسلامی تا به قدرت رسیدن احزاب اسلامی در کشورهای ترکیه، مصر، الجزایر و... را در برمی گیرد و سر دیگر آن به اسلام گرایی رادیکال طالبانیزم در افغانستان و بنیادگرایی اسامه بن لادن و سلفی گری در گروه های اسلامی معارض در پاکستان و عربستان سعودی و پیدایش دولت اسلامی عراق و شام (داعش) ختم می شود (قوام و قیصری، ۱۳۹۱ : ۳۲).

۳- مسئله کُرد و تقابل آن با نظم دولت-ملت سازی در خاورمیانه

کُردها در خاورمیانه اولین نمونه هایی از اقلیت های یکسان نشده و غیر ادغامی در نظم دولت ملت سازی بوده اند. این مساله از چند عامل کلیدی نشات می گیرد: نخست؛ کردها در پهنه ی

جغرافیایی گسترده‌ای سکونت دارند، به گونه‌ای که از جمله قومیت‌های درخور توجه در کشورهای عراق، ترکیه، ایران و سوریه به شمار می‌آیند. دوم؛ قومیتی هستند که از حیث جمعیت در قیاس با عرب‌ها، ترک‌ها و فارس‌ها در خاورمیانه کم‌شمارترند و از این رو تلاش می‌کنند از هر رویداد و روندی که در منطقه به وقوع می‌پیوندد جهت هم‌آوردی با دیگران بهره گیرند. سوم، کردها تنها هویت اجتماعی بزرگ بی‌دولت در خاورمیانه به شمار می‌آیند و هویت‌خواهی ملی در چارچوب نظام دولت خاورمیانه یکی از آرمان‌های آن‌ها به شمار می‌آید، به گونه‌ای که از هر فرصتی برای ابراز استقلال سیاسی استفاده می‌کنند (میلر، ۱۳۸۵).

هنگامی که قدرت دولت افزایش یافت و تقدم دولت به‌عنوان عامل تعیین‌کننده مسلط در صحنه بین‌الملل تحکیم یافت، جهان نسبت به حاشیه راندن، قتل‌عام یا جابه‌جایی مردم توسط دولت‌شان بر اساس عدم وفاداری آن‌ها به رژیم دارای قدرت بیشتر با دیده اغماض نگریست. با این نتیجه که تلفات غیرنظامیان به واسطه اقدام دولت و تعداد آوارگان و پناهندگان به میلیون‌ها نفر رسید. بروز و پیدایش ناگهانی ملی‌گرایی قومی، واکنشی روشن به عدم توانایی دولت‌ها در خاورمیانه جدید در برابر به حاشیه راندگی است. حکومت‌ها در پاسخ به مبارزه ملی‌گرایی قومی، سیاست‌هایی را برای تخریب هویت‌ها و ارزش‌های فرهنگی اتخاذ کرده‌اند و چنین سیاست‌های ویرانگرانه‌ای در سوریه، عراق، ترکیه و تا حدودی کمتر در ایران نسبت به کردها اجرا شده است. هنگامی که جنبش‌های ناسیونالیسم قومی، رشد و گسترش می‌یابند، گرایش‌های تجزیه‌طلبانه نیز تحت تأثیر سیاست بین‌المللی و داخلی می‌باشند. چنانکه در مورد کردها مشاهده می‌شود، هنگامی که شرایط داخلی و بین‌المللی، مهیا و فراهم باشند به سرعت گرایش‌های تجزیه‌طلبانه در ایجاد خودمختاری متجلی می‌شود. هورویتز کردها را در طبقه گروه‌هایی با بالاترین استعداد تجزیه‌طلبی قرار می‌دهد. ولی چنانکه در جایی دیگر استدلال کرده، تاریخ معاصر کردها به روشنی نشان داده است که موانع بی‌شمار داخلی و هزاران مانع خارجی به خنثی کردن تجزیه‌طلبی کردها ادامه خواهد داد

سطح بین‌المللی دولت - ملت‌سازی ابتر و بحران در خاورمیانه

مداخلات خارجی

با عنایت به مباحثی که در بخش‌های پیشین در خصوص مداخلات استعماری در شکل‌گیری نقشه نوین دولت مدرن در خاورمیانه گفته شد، ادعایی غیر منطقی نیست اگر بگوییم که خاورمیانه عمیقاً توسط سیستم بین‌المللی یا به‌طور دقیق‌تر، قدرت‌های بزرگ که بر کانون این تحول مسلط هستند، شکل گرفته است، یا چنان‌که لیون کارل براون، استدلال می‌کند که خاورمیانه به یک «سیستم مورد نفوذ واقع‌شده»، بدل شده است که سوژه‌ای در جهت نفوذ و مداخلات استثنایی از بیرون است، حال آنکه نمی‌تواند به‌طور کامل تابع یا جذب شود. فرد هالیدی می‌گوید: «در دوران مساله شرق، قدرت‌های بزرگ به رقابت بر سر خاورمیانه بیش از هر جای دیگری از منطقه‌ی جهان سوم می‌پرداختند» (Hinnebusch, 2003: 14). این خود نشان می‌دهد که خاورمیانه در کانون توجه و نفوذ قدرت‌های بزرگ بوده و این روند در شکل‌گیری و تداوم تحولات این منطقه بر آن تحمیل شده است. دولت‌های وابسته و نیز سیستم‌های سیاسی تحت حمایت قدرت‌های بزرگ، از برجسته‌ترین ویژگی‌های خاورمیانه به حساب می‌آید.

در همین دوران، نظم منطقه‌ای خاورمیانه که عمدتاً از بیرون توسط امپریالیسم غربی تحمیل شده بود، بستر مادی خاصی را تشکیل می‌داد که درون آن یک جامعه‌ی بین‌المللی منطقه‌ای می‌بایست تشکیل می‌شد. هم‌زمان، یک نظام دولت‌های بسیار ضعیف بر ویرانه‌های آنچه یک امپراتوری جهان‌شمول بود، بنا شد. وابستگی متقابل اقتصادی منطقه‌ای را از بین برد و کثرتی از دولت‌های ضعیف و ناامن ایجاد کرد. ترسیم دل‌خواهانه‌ی مرزها، ناهمانندی هویت، ضعیف‌تر شدن وفاداری‌ها به تک‌تک دولت‌ها، هویت‌های فرو و زبردولتی را تداوم بخشید و جنبش‌های بازستانی را تقویت کرد (هالیدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۴). در این وضعیت است که خاورمیانه با چالش‌های عدیده در حوزه دولت‌ملت‌سازی مواجه شده و سازه هویت ملی به شکل یکپارچه و مدرن چنان که در اروپا شاهدیم شکل نمی‌گیرد. در کنار این، قدرت‌های بزرگ با بدل نمودن خاورمیانه به

حیاط خلوت خود، زمینه را برای مداخلات دائمی فراهم نموده که حاصل آن ایجاد بحران در فرایند دولت - ملت سازی و ابتر ماندن این فرایند است.

در این میان با آغاز جنگ سرد و رقابت میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی سابق، روند تحولات خاورمیانه با شکل گیری و تداوم دولت های وابسته به یکی از این دو قطب ادامه یافت. رقابت دو ابرقدرت آمریکا و شوروی سابق سهم عمده ای در تحولات سیاسی و منازعات منطقه ای خاورمیانه داشت. آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون و شوروی نیز از همان زمان تا آغاز دهه ی ۱۹۹۰، به خاطر حفظ منافع خود در منطقه مداخله کرده اند. بدین ترتیب، خاورمیانه نیز به مدت چهار دهه صحنه ی نمایش جنگ سرد میان آمریکا و شوروی بود. جنگ سرد و مداخله ی دو ابرقدرت در منطقه به ویژه در دهه های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ موجب وخامت اوضاع و دامن زدن به جنگ ها و تنش هایی در منطقه شد. آمریکا و شوروی در تلاش برای گسترش نفوذ خود در منطقه دولت های دست نشانده و وابسته ای سر کار آوردند که به مثابه متحدین، نمایندگان و کارگزاران منطقه ای این قدرت ها بودند. سیاست مداران مسکو و واشنگتن برای این استراتژی، انواع شکاف ها و اختلافات جدید را در منطقه به وجود می آوردند و یا به اختلافات و تنش های موجود مثل منازعه ی اعراب و اسرائیل دامن زدند (میلتون ادوارد و هینچ کلیم، ۱۳۹۰: ۴۶-۴۵). چرا که با وجود عناصری از تنش و اختلاف در میان ملل و اقوام منطقه، مسیر برای مداخله ی خارجی و وابستگی دولت های آن به این مداخله گران و قدرت ها بیش تر می شود.

مداخلات خارجی، بحران در زمینه دولت-ملت سازی باعث می شود که سیر حوادث در خاورمیانه از پایان جنگ سرد (۱۹۹۱)، تا اوایل دهه ی ۲۰۰۰، و در نهایت ۲۰۰۳، به واسطه ی ۴ تحول دراماتیک منطقه ای و پیامدهای جهانی آن مشخص شود: «تجاوز عراق به کویت در دوم آگوست ۱۹۹۰ و متعاقباً جنگ خلیج فارس؛ امضای اعلامیه ی اسلو میان اسرائیل - فلسطین در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳؛ حمله ی القاعده به ایالات متحده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱؛ اشغال انگلو- ۳۴ امریکن عراق در مارس و آوریل ۲۰۰۳» (Halliday, 2005: 130). این رویدادها خاورمیانه را به

یک منطقه‌ی منازعه‌آلود بدل نمود که همواره با مداخله‌ی خارجی دست‌به‌گریبان بوده است. از دل این منازعه‌ها، بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی - نظامی، در کنار معضل امنیتی‌سازی منطقه متولد شد. اما حوادث ۱۱ سپتامبر و بازبینی دکترین امنیت ملی آمریکا، زمینه را برای یک سری از مداخلات نوین در خاورمیانه فراهم می‌کند.

استراتژی امنیت ملی آمریکا، که در سپتامبر ۲۰۰۲ انتشار یافت، بخشی از دولت‌ها را، که غالباً در خاورمیانه حضور دارند، تهدیدهای عمده‌ای علیه امنیت و منافع ملی آمریکا معرفی کرد. اولاً، امنیت ملی آمریکا با ابتکارهای موفق در زمینه‌ی ملت‌سازی در کشورهایی که تهدیدهایی را علیه آمریکا ایجاد می‌کردند، پیوند یافت و هدف همانا تغییر دادن جهت‌گیری آن دولت‌ها در راستای خنثی‌سازی تهدیدها علیه آمریکا بود. ثانیاً، پیش‌برد هژمونی آمریکا به سراسر جهان به‌منظور امن‌سازی جهان برای دموکراسی، حقوق بشر و اقتصاد بازار آزاد مورد تأکید قرار گرفت (Barnett, 2004). این موضع‌گیری در راستای آن‌چیزی بود که نومحافظه‌کاران در دولت بوش از آن دفاع می‌کردند (Berger, 2006: 15). نومحافظه‌کاران در دولت بوش سه هدف عمده‌ی سیاست خارجی (گسترش ارزش‌های محوری آمریکا هم‌چون دموکراسی، حقوق بشر، و اقتصاد بازار آزاد در سطح جهان در صورت لزوم از طریق توسل به‌زور؛ امحای رژیم‌های مخالف ارزش‌ها و منافع آمریکا؛ و استقرار امپراطوری آمریکا در سطح جهان را از طریق تغییر دادن سامان جوامع دیگر و هم‌نواسازی آن‌ها با شیوه‌ی زندگی امریکایی) را شناسایی کردند. حملات یازده سپتامبر فرصتی تاریخی به نومحافظه‌کاران داد تا این اهداف را (Baker, 2004/05: 132) از طریق تغییر سیاست از دولت‌های یاغی به دولت‌های ناکامیاب تعقیب نمایند. این عامل باعث شد تا این کشور، زمینه‌های لازم برای تغییر رژیم در افغانستان و عراق را تدارک ببیند.

پس از آن نیز، وضعیت بهار عربی، بستر نوینی از مداخلات خارجی را ایجاد می‌کند که در کنار بحران دولت‌ملت‌سازی، در ابعاد ملی و منطقه‌ای، به زمینه‌سازی برای تداوم و ایجاد بحران نوین در خاورمیانه بدل می‌شود. بهار عربی در عرض شش ماه تغییراتی را در منطقه به وجود

آورد که بیشتر از تحولات ۶۰ سال گذشته بود؛ هرچند که بسیاری معتقدند بیشتر آن هنوز در راه است (Uri and Dunne, 2011: 13-20). این جریان توانست منجر به سقوط سه دولت در تونس، مصر، لیبی و یمن هم‌چنین بی‌ثباتی در کشورهای چون بحرین، سوریه، اردن، عربستان سعودی و کویت گردد (Sorensen, 2011 : 72-81).

فقر اقتصادی، فروپاشی دولت، خشونت قومی، جدایی‌طلبی قومی، عدم تساهل مذهبی و نابودی محیط‌زیست از جمله مشکلاتی است، که فرمانروایان با آن دست‌به‌گریبان هستند. درحالی‌که فشارها بر دولت برای حل این مشکلات افزایش می‌یابد، رهبران سیاسی امکانات و منابع لازم برای برآوردن انتظارات گروه‌های متخاصم را ندارند. بنابراین خشم مردم افزایش می‌یابد و جنبش‌های اعتراض‌آمیز علیه دولت سازمان‌دهی می‌شود (اپتر و آندربین، ۱۳۸۰ : ۱۸). دولت‌های رانتی منطقه که خود عمیقاً با بحران دولت‌ملت‌سازی مواجه بوده، در این وضعیت تمایل چندانی به اصلاحات نداشتند؛ طبیعتاً کمتر حاضر شدند به اصلاحات اقتصادی تن دهند. اقتدارگرایی دولتی گسترده به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی ساختار این دولت‌ها، زمینه‌ساز برخی بی‌ثباتی‌ها و آشفتگی‌های سیاسی و اقتصادی و در نتیجه، مانع مهمی بر سر روند توسعه‌گرایی اقتصادی و سیاسی در این منطقه بود و حتی در مواردی این اقتدارگرایی در مقابل نوسازی و توسعه قرار گرفت (Skupin, 2011 : 107). اما بدترین پیامد این وضعیت، مداخلات عمیق خارجی و بین‌المللی به سرکردگی آمریکا و تحت ائتلاف بین‌المللی در منطقه بود، که زمینه را برای تداوم وضعیت بحرانی و بین‌المللی منطقه و تشدید وضعیت شکست دولت‌ملت در بخش‌هایی از خاورمیانه و تجاوز به خاک کشورهای منطقه چون سوریه و یمن را فراهم نمود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی روند دولت‌ملت‌سازی در خاورمیانه با ابتناء به نظریه سیاسی

دولت‌ملت‌سازی مورد بررسی قرار گرفت. نتایج داده‌های پژوهش نشان داد که آغاز دولت ملی که ۳۶

بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی و با طراحی قدرت های بین المللی استعماری وقت صورت گرفت خود عامل و گرانیگاه بحران در خاورمیانه بوده است. اساس استدلال تاریخی آن در این نهفته است، که دولت های متعددی که در خاورمیانه توانستند از یوغ استعمار خارج شوند و در هیبت دولت مستقل سربرآوردند، دولت های بودند که اغلب در درون مرزهای تعیین شده از سوی رژیم های استعماری قدیم تشکیل شده بودند، و قبل از آن که شکل های وارداتی سازمان دولتی بتوانند در هویت ملی آنان ریشه بدواند و بتواند به حاکمیت دست یابد، با روند سریع و عمدتاً مصنوعی در دوره استعمارزدایی بدون فراهم بودن بسیاری از زیر ساخت های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و با مدیریت و هدایت استعماری دولت های متعدد (به ظاهر) به استقلال رسیدند. در این روند بود، که عمدتاً مرزها بطور مصنوعی و بدون توجه به ویژگی های فرهنگی مردمان ساکن در آنها تعیین شد و در نتیجه موجب بروز اختلاف ها و منازعه های خشن در سال های آتی گردید، و خود موجب بروز مشکلات عدیده ای برای این جوامع، خاورمیانه و جهان در دهه های بعدی گردید. با گذشت دهه ها و اصرار بر روند دولت ملت سازی که با خشت بنای نادرست در اغلب کشورهای خاورمیانه تکوین یافت، منجر به بحران های در بعد ملی و منطقه ای شد. و همان گونه که قبلاً اشاره شده است، بحران هویت، بحران مشارکت، بحران توزیع منابع و بحران مشروعیت و... از پیامدهای آن در بعد ملی است. همچنین در بعد منطقه ای پیدایش ایدئولوژی پان عربیسم، پان اسلامیسم، ناسیونالیسم قومی گرد از جمله واکنش های بود، به این نظم استعماری که به نظم سایکس - پیکو شهره است. از سویی دیگر با شروع مجموعه شورش هایی مردمی موسوم به بهار عربی که به سقوط سه دولت در تونس، مصر، لیبی و یمن و همچنین بروز بی ثباتی در کشورهایی چون بحرین، سوریه، اردن، عربستان سعودی و کویت شد. شرایطی را رقم زد که با تحلیل حاکمیت یا فروپاشی نظام های سیاسی دولت های یاد شده منجر گشت و همین امر زمینه را برای فعالیت و خود نمای بحران های مزمن خاورمیانه فراهم نمود، بحرانی های که ناشی از دولت ملت سازی ابتر در خاورمیانه بود و اساساً شرایط را به گونه ای رقم زد که اندیشه های افراطی چون داعش توانستند به تولید و

بازتولید شدن در بافت سیاسی و اجتماعی منطقه دست‌بزنند. به بیان دیگر اندیشه افراط‌گرایی (در شکل قومی و مذهبی) با استفاده از خلاءهای ناشی از عدم تکوین صحیح اشباع سرزمینی، همبستگی و یکپارچگی ملی و بی‌ثباتی سیاسی (شاخصه‌های دولت‌ملت‌سازی) توانست نمود و رشد یابد و در واقع این اندیشه افراط‌گرا جاذبه‌ای است برای آن پایگاه اجتماعی که با عقده به حاشیه‌رانده شدگی و بازمانده از کسب حقوق شهروندی در قالب تجدیدنظرطلبان وضع موجود با امید به بازگشت به گذشته (قبل از نظم سایکس - پیکو) همراه است. نویسندگان به توجه به منظومه اطلاعاتی خود برای گذار از وضعیت بحرانی خاورمیانه که ظرفیت بحران دیگری ندارد، پیشنهاد می‌کند. که با تغییر روند دولت‌ملت‌سازی کلاسیک خاورمیانه که بر پایه پارادایم مطرح‌شده راجرز برویکر که از آن با عنوان دولت در حال ملی شدن بومی یاد می‌کند به این شرح که بر پایه ادغام گروه‌های ملی بر پایه یک نژاد، فرهنگ یا مذهب ممتاز شده محوریت دارد و به‌صورت ناموفق در سالیان اخیر در منطقه تجربه شده‌است. جای خود را به یک نظام سیاسی فدرال یا کنفدرال و یا حتی متمرکز اما با لحاظ حفظ هویت‌های مختلف با سهیم کردن آن‌ها در نظام سیاسی و حقوقی با درجات مختلف باشد، بدهد. مدلی که راجرز برویکر در گونه‌شناسی سه رشته‌ای آن را مدل‌های ملت‌سازی جایگزین در دولت‌های در حال ملی شدن در اروپای پساکمونیزم نامید. «مدل دولت دو - یا چندملیتی، به‌عنوان دولت از و برای دو یا چند هسته قومی - فرهنگی که در آن گروه‌های تشکیل‌دهنده جامعه نقش مهم را در سیاست‌های دولت بازی می‌کند» این مدل که در راستای منافع قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و حتی گروه‌های فرو ملی تجدیدنظرخواه در خاورمیانه است. می‌تواند راه‌حلی برای کنترل و مدیریت بحران‌های موجود خاورمیانه باشد.

فهرست منابع

- ۱- اپتر، دیوید. و دیگران (۱۳۸۰)، اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی. ترجمه‌ی محمدرضا سعیدآبادی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- انتصار، نادر (۱۳۹۰)، سیاست‌گردها در خاورمیانه، ترجمه: عرفان قانعی فرد، تهران: نشر علم.
- ۳- پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰)، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۴- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۸۵)، «سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۲۷-۲۳۰.
- ۵- زرگر، افشین (۱۳۸۶)، «مدل‌های دولت‌ملت‌سازی: از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۴ شماره ۷.
- ۶- زرین‌نرگس، یحیی (۱۳۹۴)، بررسی چرایی ناکامی دولت‌سازی در عراق جدید و ارائه‌ی راه‌کارها، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم اقتصادی - سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، به راهنمایی دکتر حسین پوراحمدی.
- ۷- شولت، یان آرت (۱۳۸۲)، نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- فرهودی‌مقدم، محمدرامبد، قوام، عبدالعلی (۱۳۹۵)، پایان‌نامه تحولات خاورمیانه و تاثیر احتمالی آن بر نظم سایکس - پیکو، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات.
- ۹- فوشه، میشل (۱۳۸۵)، جمهوری اروپا؛ بررسی تاریخی و جغرافیایی، ترجمه سید حامد رضایی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۰- قوام، عبدالعلی، زرگر، افشین (۱۳۹۰)، دولت‌سازی ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل؛ چهارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت-ملت، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات.
- ۱۱- قوام، عبدالعلی، قیصری، محمد (۱۳۹۱)، «ملی‌گرایی و دولت‌ملت‌سازی در خاورمیانه»، مطالعات خاورمیانه، زمستان، شماره ۷۱.
- ۱۲- کامروا، مهران (چاپ دوم ۱۳۹۱)، خاورمیانه معاصر: تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول، مترجم محمداقبر قالیباف، نشر: قومس.
- ۱۳- متقی، ابراهیم، رشاد، افسانه (۱۳۹۰)، «نقش قدرت نرم در بیداری اسلامی خاورمیانه»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال نهم. شماره ۳۳.
- ۱۴- مرادزاده، صدیقه و شاکری خوئی، احسان (تابستان ۱۳۹۵)، «بحران فرایند دولت‌ملت‌سازی و نقش آن بر شکل‌گیری و تکوین بنیادگرایی دینی در خاورمیانه (مطالعه موردی عراق و سوریه)»، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناسی، مقاله ۱۱، دوره ۹، شماره ۳۱.
- ۱۵- ملایی، اعظم، ازغندی، علیرضا (۱۳۹۰)، «دولت‌ملت‌سازی ایرانی: تداوم تاریخی یا تغییرات سیاسی؟»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، شماره ۱۵.

- ۱۶- میلتون ادواردز، بیورلی و هینچ کلیف، پیتر (۱۳۹۰)، بحران در خاورمیانه، مترجم شهرزاد رستگار شریعت‌پناه، تهران: نشر قومس.
- ۱۷- میلر، بنیامین (۱۳۸۵)، مدیریت منازعه در خاورمیانه، ترجمه روح‌الله طالبی آرانی، گزارش پژوهشی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۸- واعظی، محمود (۱۳۹۲)، انقلاب و تحول سیاسی در خاورمیانه، وزارت امور خارجه: اداره نشر.
- ۱۹- هالیدی، فرد و دیگران (۱۳۹۰)، خاورمیانه نو (نظریه و عمل)، ترجمه عسگر قهرمان پور، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۰- هتنه، بژورن (۱۳۸۱)، تئوری توسعه و سه جهان، ترجمه احمد موثقی، تهران: نشر قومس.
- 21- Baker, P. A. (2004b). Iraq as a Failed State: A six Month Progress Report. Report #3, April through September 2004, Available at: www.fundforpeace.org.
- 22- Baker, P. A. (2005). Iraq as a Failed State: Lessons from the January Elections. Report #4, Available at: www.fundforpeace.org.
- 23- Barner-Barry, C. "Nation Building and the Russian Federation", eds. Betty Glad and Eric Shiraev, the Russian Transformation, London: Palgrave Macmillan, 1999.
- 24- Barnett, T. P. M. (2004). The Pentagon's New Map: War and Peace in the Twenty-First Century. New York: Berkley Boo.
- 25- Berger, M. T. (2006). From Nation-Building to State-Building: the geopolitics of development, the nation-state system and the changing global order. Third World Quarterly 27, 1: 2-5.
- 26- Bremmer, Ian (2003). "Nation-and State-Building in Eurasia", Georgetown Journal of International Affairs.
- 27- Dobbins, J., Crane, K. and Jones, S. et al, (2003), America's Role in Nation-Building: From Germany to Iraq, Survival 45.4. Rand Corporation.
- 28- Farazmand, M (2011). "The NATURE OF 2011 Arab Uprising: A Comparative Analysis", Iranian Review of Foreign Affairs.
- 29- Halliday, Fred (2005). The Middle East in International Relations: Power. Politics and Ideology. New York. Published in the United States of America by Cambridge University Press.
- 30- Hinnebusch, Raymond (2003). The international politics of the Middle East. Manchester University Press.
- 31- Karsh, E (2003). "Rethinking the Middle East", London: Frank Cass.
- 32- Katzman, Kenneth (2014). Iraq Crisis and U.S. Policy. Congressional Research

Service. Available at: www.crs.gov.

33- Rear, Michael (2008), *Intervention, ethnic conflict and state-building in Iraq: a paradigm for the post-colonial state*, Routledge.

34- Richard Schofield (1994), "Borders and Territoriality in the Gulf and the Arabian Peninsula during the Twentieth Century" in Richard Schofield, Ed, *Territorial Foundations of the Gulf States*.

35- Skupin, L (2010). "To what extent did the Arab Spring trigger a transformation of dominant paradigms in France foreign policy?" Master in advanced European and International Studies, Anglophone Branch.

36- Sorensen, D. S (2011). "Transitions in Arab World spring or fall", *Strategic Studies Quarterly*.

37- Taylor, C (2004). "Modern social imoginaries", NC, Durham: Duke University press.

38- Torres, M. and Anderson, M. (2004). *Fragile States: Defining Difficult Environments for Poverty Reduction*. Poverty Reduction in Difficult Environments Team Policy Division. UK Department for International Development.

39- Uri, D. and Dunne, M (2011). "American and European responses to the Arab Spring: What is the big idea?" *The Washangton Quarterly*.

40- Younis, Nussaibah (2013). *From Power-Sharing to Majoritarianism: Iraq's Transitioning Political System*. On Iraq Ten Years On. Edited by Claire Spencer, Jane Kinninmont and Omar Sirri, Chatham House. Available at: www.chathamhouse.org.